

صرف و نحو به زبان ساده



مجتبی صرفی پور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

بعد از حمد و ستایش خداوند حکیم و درود و صلوات بر آخرین
فرستاده اش حضرت محمد(ص) و اهل بیت طاهرینش

برای استفاده از قرآن کریم و روایات و احادیث و ادعیه گرانقدر اهل
بیت علیهم السلام، ضروری است که با ادبیات عرب آشنا باشیم. که
در راس ادبیات عرب، آشنایی با علم صرف و علم نحو می باشد.

دانستن علم صرف نقش مهمی در شناخت کلمات عرب دارد. مخصوصا با توجه به اینکه قران
کریم با لغت عرب نازل شده همچنین سخنان چهارده معصوم همه با لغت عربی است لذا شناخت
وضع اشتقاق و صیغه های کلمات عرب برای همه علماء بخصوص کسانی که می خواهند با معارف
قران و اهل بیت علیهم السلام آشنا باشند لازم است.

یکی از دانشمندان بنام عزبن سلام گفته دانستن نحو برای اینکه از قران و حدیث استفاده کنیم بعنوان مقدمه واجب، واجب و
لازم است. زیرا محافظت از شریعت اسلامی وابسته به دانستن علم نحو است و شعبی از دیگر دانشمندان گفته جایگاه نحو
نسبت به علوم دیگر مانند نمک در غذا است که احدی از ان بی نیاز نیست. و دیگری گفته است: نحو پایه علوم عربی و
قانون برتر این علوم است. و هیچ علمی از علوم عربی بی نیاز از علم نحو نیست حتی نمی توان به حقایق علوم نقلی بدون علم
نحو دست پیدا کرد. پس ایا می توانیم کلام خدا را درک کنیم یا دقایق تفاسیر و احادیث نبوی و اصول عقائد و ادله احکام و غیر
اینها را بدون علم نحو بفهمیم؟¹

¹ عباس حسن، النحو الوافی، ج 1، ص 1.

موسس علم نحو امیرالمومنین علی علیه السلام است که به ابوالاسود دثلی دستور تدوین علم نحو را می دهد .

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه گفته که:

تمامی مردم می دانند که حضرت علی علیه السلام اولین کسی است که این علم را پی ریزی نمود^۲
با بررسی در فهرست دانشمندان ادبیات عرب معلوم می شود که بزرگان علم لغت و صرف و نحو و بلاغت و علوم دیگر ایرانی بوده اند.
همچون سیبویه و فارسی و زجاج و معروف است که علم نحو با یک ایرانی یعنی سیبویه شروع شد و با یک ایرانی یعنی ابوعلی فارسی خاتمه یافت.
در این کتاب به بخشی از قوانین صرف و نحو پرداخته ایم. امید مورد استفاده خوانندگان محترم قرار گیرد.

کرمانشاه-تابستان 97

^۲ شرح نهج البلاغه، اثر ابن ابی الحدید، ج 1، ص 2204

بخش اول :

صرف

تعریف علم صرف:

صرف و تصریف به معنای تغییر است و علمِ صرفِ صنعتی است که به وسیلهٔ قواعدی که در آن وجود دارد می توان واژه ای را از شکلی به شکل های گوناگون تغییر داد تا بدین وسیله به معانی گوناگون جدیدی دست یافت؛ مثلاً واژهٔ «کتابت» را که به معنی نوشتن است، با قواعدی که بعداً بیان خواهد شد به شکل های «کَتَبَ» ، «یَکْتُبُ» ، «کَاتِبٌ» ، «مَكْتُوبٌ» ، «لِیَکْتُبُ» ، «أَکْتُبُ» ، «لَمْ یَکْتُبْ» و ... در آورد تا به معانیِ نوشت، می نویسد، نویسنده، نوشته شده، باید بنویسد، بنویس، ننوشته است و ... دست یافت. و صد البته که این تصرفات بیشتر در افعال صورت می پذیرد.

فایدهٔ علم صرف

فایده علم صرف این است که انسان بخاطر دانستن قواعد صرفی، اصل و بنای هر واژه را به سادگی تشخیص داده و به معنای آن پی می برد؛ از باب مثال: این علم صرف است که به انسان می فهماند واژه «کَاتِبٌ» با «کَاتَبَ» تفاوت اصولی داشته و هر کدام معنای خاص خود را می دهند. بنابراین، علم صرف علم به قواعدی که بخاطر رعایت آن انسان از خطا و اشتباه در تشخیص واژه های عربی و در نتیجه در ترجمه لغات مصون می ماند.

موضوع علم صرف

همانگونه که گفتیم: موضوع علم صرف، واژه ها و کلمات عربی است؛ بدین توضیح که در این علم سخن پیرامون اصل ساختمان و بنای هر واژه ای از واژه های عربی، و یا سخن از تغییر یک واژه به واژه دیگر است بدین منظور که از واژه جدید معنای جدیدی به دست آید؛ مثلاً با تغییرهایی که در واژه «کتابت» ایجاد می کنیم از آن واژه های: کَتَبَ، یَكْتُبُ، کَاتِبٌ، مَكْتُوبٌ و... منشعب می کنیم تا به معانی مقصود خود برسیم.

کلمات لغت عرب

بطور کلی واژه ها و کلماتی که در ادبیات عرب به کار می روند بر سه قسمند:

1- قسمی از آنها «اسم» نامیده می شوند؛ اسم، یا اسم ذات است که دلالت بر ذات شخص و یا ذات شیء می کند مانند: علی و قلم، و یا اسم صفات است که دلالت بر حالتی از حالات اشخاص می کنند مانند: کاتب و عالم، ناظر، شریف، علیم، خبیر، خبّاز، نجّار، اکبر، کبری، اصغر، صغری و ... که معمولاً از فعل مشتق می شوند.

2- قسم دیگری از واژه های ادبیات عرب «فعل» نام دارند؛ فعل واژه ای است که دلالت بر انجام کاری در یکی از زمان های گذشته، آینده و یا حال می کند؛ مثلاً وقتی می گوییم: کَتَبَ (نوشت)، یَكْتُبُ (می نویسد)، اُکْتُبَ (بنویس)، لَأَتَكْتُبَ (نویس)، هل تَكْتُبُ

(آیا می نویسی) و ... همهٔ این کلمات فعل هستند و دلالت بر انجام کار (نوشتن) در زمان خاصی می کنند.

3- و قسم سوم «حرف» نام دارند. حرف واژه ای است که بخودی خود نه دلالت بر معنای ذات، نه دلالت بر معنای صفات و نه دلالت بر انجام کار در یکی از سه زمان می کند مانند: مَن، الی، فی، ال، کَم و ... بلکه حرف معنای ربطی است که در میان دو واژه ایجاد می شود و جای توضیح بیشتر آن علم نحو است.

از میان سه واژه (اسم، فعل، حرف) ای که در ادبیات عرب وجود دارد فقط فعل و اسم های مشتق مورد بحث ما در علم صرف می باشند. به امید خدای متعال علاقمندان در درسهای بعدی به اقسام و چگونگی انشعاب آنها آگاه خواهند شد.

«درس دوّم»

«تقسیمات اجمالی اسم»

همانگونه که گفتیم قسمی از واژه ها و کلمات در ادبیات عرب «اسم» نامیده می شوند؛ اسم، یا اسمِ معنای ذهنی است مانند: علم، و یا اسم ذات خارجی است. اسم ذات خارجی هم یا اسم شخص است مانند: علی، احمد، ابراهیم، اسحاق و ...، و یا اسم اشیاء است مانند: قلم، کاغذ، کتاب، درب، پنجره و غیر اینها.

اکنون باید بدانیم که اسم از نظر تعداد حروف یا ثلاثی (سه حرفی) است، یا رباعی (چهار حرفی) و یا خماسی (پنج حرفی) و هر یک از اینها یا مجرد هستند (یعنی همهٔ حروف آن اصلی است) و یا مزید فیه (یعنی غیر از حروف اصلی حروف زایدی هم به آنها افزوده شده است).

معیار در شناخت حروف اصلی از حروف زاید «ف»، «ع» و «ل» (فعل) است؛ بدین شرح که هر گاه بخواهیم بدانیم همهٔ حروف واژه ای اصلی است یا زاید هم در آن وجود دارد

باید آن واژه را با «ف»، «ع» و «ل» مطابقت دهیم اگر مثلاً مانند «حسن» مطابق با «فعل» باشد همه حروفش اصلی است، ولی اگر مانند «کاتب» بر وزن «فاعل» باشد معلوم می شود یک «الف» در حرف دومش افزوده شده است، یا اگرمانند: «منصور» بر وزن «مفعول» باشد معلوم می شود یک «میم» به اول و یک «واو» در حرف چهارمش افزوده شده و اگر مانند: «اکبر» بر وزن افعّل باشد معلوم می شود یک «الف» به اولش افزوده شده، همچنین اگر مانند: «عبّاس» بر وزن «فَعّال» باشد معلوم می شود یک «عینِ دومی» به آن افزوده شده است. بنابراین، هر یک از اسامی ثلاثی، رباعی و خماسی هم مجرد هستند و هم مزید فیه، و هر یک از اینها دارای اوزان مخصوصی می باشند:

1- اسامی ثلاثی مجرد دارای ده وزن به شرح زیر است:

فَلَسٌ (پول سیاه)، فَرَسٌ (اسب)، كَتِفٌ (شانه)، عَضْدٌ (بازو)، حَبْرٌ (جوهر)، عِنَبٌ (انگور)، قُفْلٌ (قفل)، صُرْدٌ (جغد)، اِبِلٌ (شتر)، عُنُقٌ (گردن).

2- اسامی رباعی مجرد دارای پنج وزن بدین شرح می باشند:

جَعْفَرٌ (نهر کوچک)، دِرْهَمٌ (پول سفید)، زَبْرِجٌ (زینت)، بُرْثَنٌ (پنجه شیر) و قَمِطَرٌ (سندو قچه).

3- اسامی خماسی مجرد نیز دارای چهار وزن بدین شرح است:

سَفَرَجَلٌ (گلابی)، قُزَعِمِلٌ (شتر قوی)، جَحْمَرِشٌ (زن پیر و فرتوت) و قِرْطَعِبٌ (هر چیز کوچک).

تذکر: بنابر آنچه گفته شد هر اسمی که از این اوزان خارج باشد مزید فیه است و اوزان آن توسط اهل فن و در واژه نامه های عربی یافت می شود. بنا به نقل اهل فن اسامی ثلاثی مزید در کلام عرب بسیار زیاد و اسامی رباعی مزید اندک و اسامی خماسی مزید بسیار اندک است.

تمرین: به آیات یکم تا صدم از سوره بقره توجه کرده و اسامی ثلاثی، رباعی و خماسی مجردی را که در بین این آیات یافت می کنید بنویسید. به عنوان مثال: واژه های مَرَضٌ (بر وزن فرس)، بُكْمٌ (بر وزن قفل)، رَعْدٌ (بر وزن فلس) و اسم ثلاثی مجرد می باشند.

«درس سوّم»

مادهٔ اولیه فعل:

مادهٔ اولیه هر فعل، اسمی است ثلاثی (سه حرفی) که در اصطلاح به آن «مصدر» می گویند. طبق قواعد علم صرف که به مرور زمان خواهید آموخت، از هر مصدر هفت فعل و دو صفت به نامهای اسم فاعل و اسم مفعول منشعب می شود. نام افعال هر مصدر ثلاثی (سه حرفی) عبارتند از:

فعل ماضی، فعل مستقبل، فعل امر، فعل نهی، فعل جحد، فعل نفی و فعل استفهام.

توضیحات:

1- هر یک از افعال یاد شده دارای چهارده صیغه (شکل) بوده و این چهارده صیغه به سه بخش؛ شش صیغهٔ غایب (یا مغيّب)، شش صیغهٔ حاضر (یا مخاطب) و دو صیغهٔ متکلم منفرد و متکلم همراه با دیگران تقسیم می شوند.

2- هر یک از شش صیغهٔ مغيّب و مخاطب به دو بخش؛ سه صیغهٔ مذکر و سه صیغهٔ مؤنث تقسیم می شوند.

3- هر یک از چهارده صیغه بر اوزان خاصی می باشند و ملاک این اوزان، اولین صیغه از فعل ماضی و اولین صیغه از فعل مستقبل است. اوزان یاد شده به شرح زیر به شش شکل می باشند:

الف: هر گاه فعل ماضی بر وزن «فَعَلَ» باشد، فعل مستقبل آن بر یکی از سه وزن خواهد بود مانند:

فَعَلَ، يَفْعَلُ؛ چون: مَنَعَ، يَمْنَعُ. فَعَلَ، يَفْعَلُ؛ چون: ضَرَبَ، يَضْرِبُ و فَعَلَ، يَفْعَلُ؛ چون: نَصَرَ، يَنْصُرُ.

ب: هر گاه فعل ماضی بر وزن «فَعِلَ» باشد، فعل مستقبل آن بر یکی از دو وزن خواهد بود مانند:

فَعِلَ، يَفْعِلُ؛ چون: عَلِمَ، يَعْلَمُ و فَعِلَ، يَفْعِلُ؛ چون: حَسِبَ، يَحْسِبُ.

ج: و هر گاه فعل ماضی بر وزن «فَعُلَ» باشد، فعل مستقبل آن فقط بر وزن «يَفْعُلُ» خواهد بود مانند:

فَعُلَ، يَفْعُلُ؛ چون: شَرَفَ، يَشْرُفُ.

توضیحی که در این مورد لازم است این است که حالات ششگانه ای که در اوزان فوق مشاهده کردید همه سماعی است که با شنیدن از اهل لغت (عرب) به دست می آید. بنابراین، کسی حق ندارد از پیش خود نوع دیگری را قیاس کند؛ مثلاً اگر بخواهیم بدانیم فعل مستقبل «قَعَدَ» بر وزن کدام یک از «يَفْعَلُ، يَفْعِلُ یا يَفْعُلُ» است باید به واژه نامه های عربی مانند لسان العرب، المنجد و غیر آن مراجعه کنیم؛ یعنی باید ببینیم اهل لغت این ماده را با چه وزنی استعمال کرده است، ولی در هر حال هیچگاه فعل های ماضی و مستقبل ثلاثی (سه حرفی) از شش وزن یاد شده در بالا خارج نخواهند بود.

«صَرَفِ أفعال»

همانگونه که یاد آور شدیم هر یک از افعال ماضی، مستقبل، امر، نهی، جحد، نفی و استفهام دارای چهار ده صیغه می باشند. بر شماری و ردیف کردن چهارده صیغه از هر فعل را صرف می نامند و مثلاً اگر به کسی بگویند: فعل ماضی از «كَتَبَ» را صرف کن،

مقصود این است که چهار ده صیغه آن را پشت سر هم ردیف قرار ده. ما به عنوان آموزش این کار «کَتَبَ، يَكْتُبُ» را که بر وزن «فَعَلَ، يَفْعُلُ» است در موارد هفتگانه به شرح زیر صرف می کنیم:

1- صرف فعل ماضی از ماده «کَتَبَ»:

سه صیغه مذکر غایب:

کَتَبَ (اول شخص)، کَتَبَا (دوم شخص)، کَتَبُوا (سوم شخص).

سه صیغه مؤنث غایب:

کَتَبَتْ (اول شخص)، کَتَبْتَا (دوم شخص)، کَتَبْنَ (سوم شخص).

سه صیغه مذکر حاضر:

کَتَبْتُ (اول شخص)، کَتَبْتُمَا (دوم شخص)، کَتَبْتُمْ (سوم شخص).

سه صیغه مؤنث حاضر:

کَتَبْتِ (اول شخص)، کَتَبْتُمَا (دوم شخص)، کَتَبْتُنَّ (سوم شخص).

صیغه متکلم منفرد (وحده) کَتَبْتُ و صیغه متکلم همراه با غیر کَتَبْنَا.

«تمرین»

چون تنها راه آموزش صیغه های چهارده گانه هر فعل حفظ کردن و تمرین آنها است، از اینرو افعال زیر را مانند فعل کتب صرف نمایید.

حَسِبَ، مَنَعَ، عَلِمَ، شَرَفَ، نَصَرَ، ضَرَبَ.

به عنوان راهنمایی اولین فعل را صرف می کنیم:

يَحْسِبُ ، يَحْسِبَانِ ، يَحْسِبُونَ ، تَحْسِبُ ، تَحْسِبَانِ ، يَحْسِبِنَ
تَحْسِبُ ، تَحْسِبَانِ ، تَحْسِبُونَ ، تَحْسِبِينَ ، تَحْسِبَانِ ، تَحْسِبِنَ
أَحْسِبُ ، نَحْسِبُ.

3- صرف فعل امر از همان ماده:

تذکر: از آنجا که فعل امر، نهی، جحد و استفهام از فعل مستقبل منشعب می شوند از
اینرو صرف چهار فعل مذکور با اندک تغییر در واژه همچون فعل مستقبل صرف می
شوند جز این که صیغه های امر حاضر بطور کلی به شکل دیگری خواهد بود.

شش صیغه مذکر و مؤنث غایب:

لِيَكْتُبْ ، لِيَكْتُبَا ، لِيَكْتُبُوا ، لَتَكْتُبْ ، لَتَكْتُبَا ، لِيَكْتُبْنَ.

شش صیغه مذکر و مؤنث حاضر:

اُكْتُبْ ، اُكْتُبَا ، اُكْتُبُوا ، اُكْتُبِي ، اُكْتُبَا ، اُكْتُبْنَ.

دو صیغه متکلم وحده و متکلم مع الغير؛ لَاكْتُبْ ، لِنَكْتُبْ.

تمرین:

افعال زیر را همچون گذشته صرف نمایید. ما نیز همچون سابق فعل اول را به عنوان
نمونه صرف می کنیم.

حَسِبَ ، مَنَعَ ، عَلِمَ ، شَرَفَ ، نَصَرَ ، ضَرَبَ.

لِيَحْسِبْ ، لِيَحْسِبَا ، لِيَحْسِبُوا ، لَتَحْسِبْ ، لَتَحْسِبَا ، لِيَحْسِبْنَ.

شش صیغه مذکر و مؤنث حاضر:

اِحْسِبْ ، اِحْسِبَا ، اِحْسِبُوا ، اِحْسِبِي ، اِحْسِبَا ، اِحْسِبْنَ .

دو صیغه متکلم وحده و متکلم مع الغير؛ لِاِحْسِبْ ، لِنَحْسِبْ .

بنابراین، امر حاضر از مَنَعَ ، اِمْنَعْ ، يَمْنَعُ ، از عَلِمَ ، يَعْلَمُ ، اِعْلَمْ ، از شَرَفَ ، يَشْرُفُ ، اُشْرَفْ ، از نَصَرَ ، يَنْصُرُ ، اُنْصِرْ ، و از ضَرَبَ ، يَضْرِبُ ، اِضْرِبْ خواهد بود.

«درس پنجم»

4- صرف فعل نهی از همان ماده:

شش صیغه مذکر و مؤنث غایب:

لَايَكْتُبْ ، لَايَكْتُبَا ، لَايَكْتُبُوا ، لَاتَكْتُبْ ، لَاتَكْتُبَا ، لَايَكْتُبْنَ .

شش صیغه مذکر و مؤنث حاضر:

لَاتَكْتُبْ ، لَاتَكْتُبَا ، لَاتَكْتُبُوا ، لَاتَكْتُبِي ، لَاتَكْتُبَا ، لَاتَكْتُبْنَ .

دو صیغه متکلم: لَأَاكْتُبْ ، لَأَنَاكْتُبْ .

تمرین:

اکنون فعل نهی از فعل های: يَحْسِبُ ، يَمْنَعُ ، يَعْلَمُ ، يَشْرُفُ ، يَنْصُرُ ، يَضْرِبُ .

را صرف نمایید. البته باز هم به عنوان نمونه و راهنمایی اولین فعل را صرف می کنیم:

لَايَحْسِبْ ، لَايَحْسِبَا ، لَايَحْسِبُوا ، لَاتَحْسِبْ ، لَاتَحْسِبَا ، لَايَحْسِبْنَ .

لَأَاتَحْسِبْ ، لَأَاتَحْسِبَا ، لَأَاتَحْسِبُوا ، لَأَاتَحْسِبِي ، لَأَاتَحْسِبَا ، لَأَاتَحْسِبْنَ .

لَا أَحْسِبُ ، لَا نَحْسِبُ .

5- صرف فعل جَهْد از همان ماده:

شش صیغه مذکر و مؤنث غایب:

لَمْ يَكْتُبْ ، لَمْ يَكْتُبَا ، لَمْ تَكْتُبْ ، لَمْ تَكْتُبَا ، لَمْ يَكْتُبَنَّ .

شش صیغه مذکر و مؤنث حاضر:

لَمْ تَكْتُبْ ، لَمْ تَكْتُبَا ، لَمْ تَكْتُبَا ، لَمْ تَكْتُبَا ، لَمْ تَكْتُبَنَّ .

دو صیغه متکلم: لَمْ أَكْتُبْ ، لَمْ نَكْتُبْ .

تمرین:

اکنون فعل نهی از فعل های: يَحْسَبُ ، يَمْنَعُ ، يَعْلَمُ ، يَشْرَفُ ، يَنْصُرُ ، يَضْرِبُ .

را صرف نمایید. البته باز هم به عنوان نمونه و راهنمایی اولین فعل را صرف می کنیم:

لَمْ يَحْسِبْ ، لَمْ يَحْسِبَا ، لَمْ تَحْسِبْ ، لَمْ تَحْسِبَا ، لَمْ يَحْسِبَنَّ .

لَمْ تَحْسِبْ ، لَمْ تَحْسِبَا ، لَمْ تَحْسِبَا ، لَمْ تَحْسِبَا ، لَمْ تَحْسِبَنَّ .

لَمْ أَحْسِبْ ، لَمْ نَحْسِبْ .

6- صرف فعل نفی از همان ماده:

شش صیغه مذکر و مؤنث غایب:

لَا يَكْتُبُ (اول شخص) ، لَا يَكْتُبَانِ (دوم شخص) ، لَا يَكْتُبُونَ (سوم شخص) .

لَا تَكْتُبُ (اول شخص) ، لَا تَكْتُبَانِ (دوم شخص) ، لَا تَكْتُبَنَّ (سوم شخص) .

شش صیغه مذکر و مؤنث حاضر:

لَا تَكْتُبُ (اول شخص)، لَا تَكْتُبَانِ (دوم شخص)، لَا تَكْتُبُونَ (سوم شخص).

لَا تَكْتُبِينَ (اول شخص)، لَا تَكْتُبَانِ (دوم شخص)، لَا تَكْتُبْنَ (سوم شخص).

دو صیغه متکلم: لَا أَكْتُبُ (متکلم وحده)، لَا نَكْتُبُ (متکلم مع الغير).

تمرین:

اکنون فعل نهی از فعل های: يَحْسِبُ، يَمْنَعُ، يَعْلَمُ، يَشْرَفُ، يَنْصُرُ، يَضْرِبُ.

را صرف نمایید. البته باز هم به عنوان نمونه و راهنمایی اولین فعل را صرف می کنیم:

لَا يَحْسِبُ، لَا يَحْسِبَانِ، لَا يَحْسِبُونَ، لَا تَحْسِبُ، لَا تَحْسِبَانِ، لَا يَحْسِبِينَ.

لَا تَحْسِبُ، لَا تَحْسِبَانِ، لَا تَحْسِبُونَ، لَا تَحْسِبِينَ، لَا تَحْسِبْنَ، لَا تَحْسِبْنَ.

لَا أَحْسِبُ، لَا نَحْسِبُ.

7- صرف فعل استفهام از همان ماده:

شش صیغه مذکر و مؤنث غایب:

هل يَكْتُبُ، **آموزش زبان عربی** هل يَكْتُبَانِ، هل يَكْتُبُونَ، هل تَكْتُبُ، هل تَكْتُبَانِ، هل يَكْتُبِينَ.

شش صیغه مذکر و مؤنث حاضر:

هل تَكْتُبُ، هل تَكْتُبَانِ، هل تَكْتُبُونَ، هل تَكْتُبِينَ، هل تَكْتُبْنَ، هل تَكْتُبْنَ.

دو صیغه متکلم وحده و مع الغير: هل أَكْتُبُ، هل نَكْتُبُ.

بخش دوم: علم نحو

«تعریف علم نحو»

آن گونه که صاحبان این علم گفته اند، علم نحو، دانستن اصول و قواعدی است که انسان به وسیله آن اعراب و حرکات آخر واژگان عربی، و نحوه ترکیب برخی از آن واژگان با ترخی دیگر را می شناسد.

«فایده علم نحو»

در باره فایده علم نحو نیز گفته اند: اگر فراگیرندگان این علم، اصول و قواعد این فن را رعایت کنند بی گمان می توانند زبان خود را از خطاهای گفتاری مصون بدارند؛ بدین توضیح که مثلا اگر با کلماتی چون «ان» و «زید» و «قائم» روبرو شوند می توانند آن را

بطور صحیح خوانده و بگویند: «إِنَّ مُحَمَّدًا قَائِمٌ»؛ این یک خبر است، و مقصود گوینده این است که بگوید: «بطور یقین محمد ایستاده است». در صورتی که اگر قواعد نحوی را رعایت نکنند و بجای آن بگویند: «إِنَّ قَائِمًا مُحَمَّدٌ» می فهمیم که گوینده خواسته بگوید: «احدی غیر از محمد نایستاده است» در حالی که این معنا خلاف مقصود گوینده است.

«موضوع علم نحو»

موضوع علم نحو نیز تک واژگان و جمله ها در کلام عرب (کلمه و کلام) است؛ بدین توضیح که مباحثی که در این علم مطرح می شود، همه یا در بارهٔ چگونگی کلمه (تک واژگان) از جهت معرب یا مبنی بودن است، و یا در بارهٔ چگونگی ترکیب دو یا چند کلمه با یکدیگر؛ یعنی علم نحو، هم به شما می آموزد که مثلاً «حسن، احمد، موسی، حیث و ...» معرب اند؛ یعنی حرف آخر آنها اعراب های گوناگون را می پذیرد، و یا مبنی بوده و حرف آخر آنها همیشه یکنواخت است. و هم به شما می آموزد که مثلاً ترکیب «زید» با «قائم» در مثال «زیدٌ قائمٌ»، و ترکیب «قام» با «زیدٌ» در مثال «قامٌ زیدٌ» چگونه ترکیبی است، و این گونه ترکیبات دارای چه فوایدی هستند.

«تعریف کلمه و کلام»

پس از این که دانستیم موضوع علم نحو «کلمه و کلام» است، اکنون به تعریف هر یک از کلمه و کلام پردازیم:

1- «کلمه»: کلمه «لفظی» است که برای یک معنای ویژه و خاص قرار داده شده باشد؛ مثلاً واژگانی مانند: انسان، محمد، زینب، و ... هر یک برای یک معنای خاصی قرار داده شده و همانگونه که مشاهده می کنیم، «انسان» بیش از یک حقیقت و «محمد» بیش از یک انسان نر و «زینب» بیش از یک انسان ماده را نمی فهمانند.

بنابراین، کلمه واژه ای است که دارای معنای خاص باشد، ولی در عین حال هر کلمه ای دارای یکی از سه حالت بوده و بدینجهت یا «اسم» است، یا «فعل» است و یا «حرب» که توضیح هر یک را در بخش های سه گانه خواهید خواند.

2- «کلام»: کلام نیز «لفظی» است که حد اقل، از دو کلمه تشکیل شده و میان آن دو وابستگی خاصی، معروف به «اسناد» وجود دارد، بگونه ای که وقتی آن دو کلمه گفته شوند، شنونده انتظاری نداشته باشد؛ مثلاً اگر گوینده ای بگوید: «محمد»، بعد هم بگوید: «قائم» شنونده از این کلام چیزی نمی فهمد، همچنین اگر بگویند: «قام»، بعد هم بگوید: «زید» باز هم شنونده چیزی نمی فهمد، در حالی که اگر بگوید: «زید قائم» یا بگوید: «قام زید» در هر دو صورت، وقتی شنونده یکی از دو جمله را بشنود می فهمد زیدی که تا کنون نشسته، یا خوابیده بود، اکنون ایستاده است. رمز آن برقراری «اسنادی» است که گوینده میان آن دو کلمه برقرار کرده، و ما در جای خود آن را توضیح خواهیم داد.

درس اوّل

«بخش اوّل»

«تعریف و حالات گوناگون اسم»

«فصل 1»

«تعریف اسم»

همانگونه که در تعریف «کلمه» گفتیم، کلمه دارای یکی از سه حالت بوده و بدینجهت یا «اسم» است، یا «فعل» است و یا «حرف»؛ یکی از حالت های کلمه این است که بخودی

خود دارای معنای مستقل باشد، و هیچگونه دلالتی بر یکی از زمان های گذشته، حال و یا آینده نداشته باشد؛ از باب مثال: «محمد» کلمه ای است که بخودی خود دلالت بر فرد معینی از انسان دارد، بدون این که معنای زمان در آن لحاظ شده باشد. «بقر» نیز کلمه ای است که بخودی خود دلالت بر فردی از نوعی از انواع حیوان دارد، بدون این که معنای زمان در آن وجود داشته باشد. همچنین کلمه «دار» نیز واژه ای است که بخودی خود دلالت بر نوعی از انواع خانه دارد، بدون این که معنای زمان در آن لحاظ شده باشد. این قبیل کلمات در اصطلاح دانشمندان علم نحو، اسم مامیده می شوند.

«فصل 2»

«علامات اسم»

از آنجا که ممکن است در برخی موارد، «اسم» با دو قرین دیگر خود (فعل و حرف) اشتباه شود، مشخصاتی را برای آن تعیین کرده و گفته اند:

1 و 2- اسم هم مبتداء واقع می شود و هم خبر، مانند: «محمدٌ قائمٌ» (محمد ایستاده است)؛ در این مثال «محمدٌ» که اسم است مبتداء واقع شده؛ یعنی در ابتدای کلام قرار گرفته و مسندٌ الیه است، و هم خبر واقع می شود، مانند «قائمٌ» در همین مثال که اسم دیگری است و مسندٌ به؛ یعنی خبر واقع شده است. پس اسم، هم می تواند مسندٌ الیه؛ یعنی مبتداء و هم می تواند مسندٌ به؛ یعنی خبر واقع شود.

3 و 4- اسم هم می تواند مضاف واقع می شود و هم مضاف الیه، مانند: «صلاةُ اللیل» (نماز شب)؛ در این مثال «صلاةُ» که اسم است، مضاف واقع شده است؛ یعنی با نسبت اضافی که با «اللیل» پیدا کرده معنای مطلق نماز را به نماز شب اختصاص داده است. و در همین مثال «اللیل» که اسم دیگری است، مضاف الیه؛ (یعنی اضافه شده به او).واقع شده است. در حالی که فعل و حرف نه مضاف الیه و اقع می شوند نه مضاف.

5- الف و لام تعریف یکی دیگر از علامت های اسم است. پس هر گاه بر کلمه ای «الف و لام» تعریف که نوعی از انواع الف و لام است داخل شود، نشانگر این است که آن کلمه اسم نام دارد، مانند: الرجل، المسجد، الدار، الجدار و ...، در حالی که هیچگاه الف و لام بر سر فعل و حرف داخل نمی شود.

6 - انواع سه گانه تنوین نیز از علامت های اسم است، مانند: محمداً، محمدٌ و محمدٍ و این در حالی است که هیچگاه تنوین بر فعل و حرف داخل نمی شود.

7- تثنیه و جمع نیز از علامت های مخصوص اسم است، مانند: محمدان؛ یعنی دو محمد، و محمدون؛ یعنی چند محمد. در حالی که فعل و حرف هیچگاه تثنیه و جمع نمی شوند.

ممکن است اشکال شود که اگر فعل تثنیه و جمع نمی شود، پس «کتبا» و «کتبوا» چیست؟ پاسخ این است که در این مثال دو کتابت نیست، بلکه یک کتابت است که توسط دو نفر انجام شده که در نهایت فاعل فعل تثنیه و جمع شده و فعل که همان کتابت است همانگونه به صورت مفرد ذکر شده است.

8- صفت واقع شدن نیز یکی دیگر از علامت های اسم است؛ مانند این که می گوئیم: **آموزش زبان عربی** «جائنی محمدُ العالم»؛ یعنی آن محمدی که دانشمند بود نزد من آمده است. در این مثال «العالم» که اسم است صفت برای محمد قرار گرفته است. و این در حالی است که هیچگاه فعل و حرف صفت واقع نمی شوند.

9- تصغیر نیز یکی دیگر از علامت های اسم است؛ یعنی اسم بگونه است که می توان آن را مصغر کرد و مثلاً «رَجُلٌ» را می توان به شکل «رُجَيْلٌ» که مصغر درآورد.

10- و آخرین علامت اسم، منادی قرار گرفتن آن است؛ یعنی می توانیم یکی از حروف نداء را که مانند «یا» است سر اسم درآورد و محمد را با «یا محمد» صدا کرد.

